

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال پنجم، زمستان ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۱۸

وحدت وجود از دیدگاه صدر المتألهین علیه السلام

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۲/۱۲/۲۶

سید محمد مهدی نبویان *

سید محمود نبویان **

مسئله وحدت وجود از مسائل کلان هستی‌شناختی است که در فضای عرفانی پدید آمده و آرام آرام در فضای فلسفی وارد شده است. قبول یا رد آن تمام مسائل فلسفی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. با قبول وحدت وجود، عالم رنگ دیگری به خود گرفته، در معنای غلیظ آن، علیت از میان موجودات رخت برمی‌بندد. نیز وحدت وجود تحلیل دیگری از وجود حضرت حق و شریعت خواهد داد. فیلسوفانی قبل از صدر المتألهین در این باب بحث کرده‌اند، اما ملاصدرا مدعی برهانی ساختن این مسئله و تبیین صحیح و دقیق آن شده است. در این مقاله، به بیان تقریر ملاصدرا و ادله آن در باب وحدت شخصی وجود می‌پردازیم. ایشان با ارائه پنج استدلال: وجود رابط، بسیط الحقیقه، صرف الوجود، واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات و عدم تناهی به اثبات وحدت وجود پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: وحدت وجود، وجود رابط، بسیط الحقیقه، صرف الوجود،

عدم تناهی، صدر المتألهین.

* کارشناسی ارشد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

** دانش یار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مقدمه

برای وحدت وجود تفاسیر متعددی ارائه شده است که مهم‌ترین آنها «وحدت تشکیکی وجود» و «وحدت شخصی وجود» است. اکثر فلاسفه به تفسیر اول معتقدند که گاهی از آن به «وحدت سنخی یا وحدت وجود فلسفی» نیز تعبیر شده است.^۱ برخی از فلاسفه حقیقت وجود را واحد دانسته، ثانی و غیر برای آن را محال می‌دانند، اما این حقیقت را یک حقیقت تشکیکی می‌دانند، بدین معنا که هم وحدت و هم کثرت در وجود اموری حقیقی‌اند.

برخی دیگر از فیلسوفان و عرفا به تفسیر دوم یعنی «وحدت شخصی وجود» معتقدند. در این تفسیر، وجود که به عنوان حقیقت عینی و خارجی و اصیل شناخته می‌شود واحد است و هنگامی که از حقیقت وجود سخن می‌گوییم، نمی‌توان از کثرت سخن گفت. وجود واحد شخصی است و مصداق حقیقی و بالذات آن فقط وجود حق تعالی است و کثرات صرفاً مظاهر و شئون همان وجود واحدند. ملاصدرا از جمله فیلسوفانی است که به تفسیر دوم از وحدت وجود معتقد است. ایشان برای اثبات مدعای خود پنج استدلال را بیان می‌کند. این نوشتار در مقام بیان دیدگاه ملاصدرا و پنج استدلال ایشان بر وحدت شخصی وجود است، که به ترتیب زیر به ذکر آن می‌پردازیم.

استدلال اول: وجود رابط

ملاصدرا تقسیمات مختلف زیر را برای وجود - از حیث محمولی یا رابطی بودن - مطرح می‌کند:

در تقسیم اول. وجود محمولی وجودی است که استقلال در تعقل داشته،

۱. ر.ک. مدرس مطلق، ۱۳۷۹: ۶۵ - ۶۶.

بتوان آن را به تنهایی تصور کرد [و در اصطلاح معنای اسمی دارد]، اما وجود رابطی وجودی است که نمی‌توان آن را به طور مستقل تصور کرد، بلکه صرفاً همراه و در کنار معنای اسمی قابل تصور است (و در اصطلاح به آن معنای حرفی گویند).ⁱ

در مورد این تقسیم بندی می‌توان به دو نکته اشاره کرد: اولاً، این تقسیم برای وجود ناظر به مقام مفهوم و ذهن است، نه خارج (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۸۲/۱) و، ثانیاً، اطلاق وجود بر این دو قسم به اشتراک لفظی است، نه اشتراک معنوی. (همان: ۷۹) البته، نکته دوم با ادعای مشترک معنوی بودن وجود در کلام ملاصدرا هیچ تنافی ندارد، زیرا مشترک معنوی بودن وجود در مورد وجود محمولی استⁱⁱ و مشترک لفظی بودن آن در اطلاق وجود بر وجود محمولی و وجود رابطی.

ملاصدرا معتقد است اختلاف میان وجود محمولی و وجود رابطی یک اختلاف نوعی است. (همان)

تقسیم دوم. در تقسیم دیگر، وجود محمولی به «وجود فی نفسه لنفسه» و وجود رابطی به «وجود فی نفسه لغيره» اطلاق می‌شود. مراد از فی نفسه بودن وجود آن است که به صورت مستقل در ذهن تصور شود، اما لنفسه بودن وجود

i. «أن الوجود الرابطي بالمعنى الأول مفهوم تعلقی لا يمكن تعقلها على الاستقلال و هو من المعانی الحرفية و يستحيل أن يسلم عنه ذلك الشأن و يؤخذ معنى اسمياً بتوجيه الالتفات إليه فيصير الوجود المحمولي». (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۸۲/۱).

ii. «أن مفهوم الوجود مشترك محمول على ما تحته حمل التشكيك لا حمل التواطؤ». (همان: ۳۵).

به معنای آن است که در خارج هیچ گونه وابستگی به غیر ندارد- که در نظر ملاصدرا چنین وجودی منحصر در خداوند است- ولی وجود رابطی وجودی است که گرچه در ذهن مستقلاً تصور می شود ولی در خارج عین وابستگی و تعلق به موجود دیگر است. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۸۰/۱)^۱

تقسیم سوم. صرفاً ناظر به وجود خارجی، وجود به «رابط» و «مستقل» تقسیم می گردد. وجود رابط وجودی است عین ربط و تعلق به غیر که فاقد ذات و حیثیت فی نفسه است، اما وجود مستقل وجودی است که هیچ گونه وابستگی و

۱. ذکر دو نکته ضروری است:

۱- به اعتقاد ملاصدرا، وجود رابطی در اصطلاح دوم (وجود فی نفسه لغیره) در مقابل وجود محمولی در اصطلاح اول (وجود فی نفسه) نیست، بلکه یکی از اقسام آن بوده، با آن منافاتی ندارد. اما وجود رابطی در اصطلاح اول (معنای حرفی) با وجود محمولی در اصطلاح اول (معنای اسمی) اختلاف نوعی داشته، اشتراکشان صرفاً لفظی است.

۲- تفاوت وجود رابطی در اصطلاح اول (معنای حرفی) با وجود رابطی در اصطلاح دوم (وجود فی نفسه لغیره) در این است که رابطی بودن در اصطلاح اول به لحاظ مفهوم است، یعنی مفهوم مستقلی ندارد، برخلاف اصطلاح دوم، که از جهت مفهوم مستقل است اما به لحاظ وجود خارجی عین وابستگی و تعلق است. (ر.ک. همان: ۸۲)

از این رو، ملاصدرا برای جلوگیری از اشتباه میان این دو اصطلاح اسامی خاصی را برای آنها قرار می دهد. او وجود رابطی در اصطلاح اول (معنای حرفی) را «وجود رابط» و اصطلاح دوم (وجود فی نفسه لغیره) را «وجود رابطی» می نامد. همچنین، معنای اول از وجود مستقل را «وجود محمولی» و معنای دوم را «وجود فی نفسه» می نامد: «کثیراً ما يقع الغلط من اشتراك اللفظ فلو اصطلاح علی الوجود الرابط لأول الرابطين و الرابطی للأخیر- و یازائهما الوجود المحمول لأول المعنیین و الوجود فی نفسه للأخیر و کذا فی باب العدم یقع الصیانة عن الغلط.» (همان)

تعلقی به غیر ندارد. در این تقسیم، صرفاً وجود خداوند است که مستقل می‌باشد و بقیه موجودات رابط و عین تعلق به او هستند.

براین اساس، اصطلاح رابط به دو قسم اطلاق می‌گردد: ۱. مفهوم حرفی وجود - که در تقسیم اول ذکر شد- و مراد از آن مفهومی است که نمی‌توان آن را به صورت مستقل تصور کرد. چنین اصطلاحی ناظر به خارج نبوده، بلکه مربوط به ذهن است و به رابط در قضایا اطلاق می‌گردد. ۲. وجود رابط که ناظر به جهان خارج بوده، به برخی از موجودات عینی اطلاق می‌شود.

به اعتقاد ملاصدرا، وجود معلول از این قسم است. بدین ترتیب، برخلاف فیلسوفان قبلی که وجود معلول را وجود رابطی - به اصطلاح دوم - می‌دانسته‌اند، ملاصدرا آن را وجود رابط دانسته که هویتی جز تعلق به غیر ندارد. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/۸۱ [تعلیق سبزواری]; مصباح یزدی، ۱۴۰۵: ۵۷) ملاصدرا نسبت به وجود رابط معلول مباحث مهمی ارائه کرده، فهم دقیق آن را از عنایات خداوند به خود می‌داند. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/۳۳۰) برخی از ویژگی‌هایی که صدرالمتألهین برای وجود رابط معلول ارائه می‌دهد در ادامه می‌آید.

۱. وجود رابط معلول فاقد حیثیت فی نفسه است، یعنی نمی‌تواند مفهوم مستقلی داشته باشد، و تمام هویتش همان حیثیت «لغیره» است. به عبارت دیگر، چون تمام هویت معلول ربط و تعلق محض است، هیچ حیثیت نفسی نداشته تا بتوان آن را به نحو مستقل تصور کرد: «لا يمكن للعقل أن يشير إشارة حضورية إلى معلول منفصل الهوية عن هوية موجدته، حتى يكون عنده هويتان مستقلتان في الإشارة العقلية، إحداهما مفيضة و الأخرى مستفيضة.» (همو، الف ۱۳۶۳: ۵۶)

۲. با عنایت به اینکه معلول حیثیت فی نفسه ندارد، واقعیتی در کنار سایر واقعیات عالم نیست، یعنی در مقام شمارش واقعیات عالم، نمی‌توان آن را واقعیت دیگری در کنار واقعیات عالم برشمرد: «أن أقل مراتب الاثنینة بین شیئین اثنین أن یکون لکل منهما وجود فی نفسه و إن قطع النظر عن قرینه.» (همو، ۱۹۸۱: ۳/۳۱۴)ⁱ

به دیگر سخن، چون حیثیت وجود رابط معلول صرفاً «لغیره» است، هویتی غیری دارد و نمی‌توان برای آن ذات و واقعیتی علاوه بر واقعیت طرفش در نظر گرفت.

۳. به اعتقاد برخی از فیلسوفان، با توجه به اینکه وجود رابط معلول در نظر ملاصدرا هیچ هویت مستقلی ندارد و، به عبارت دیگر، حیثیت فی نفسه ندارد و واقعیتی در کنار واقعیات دیگر به حساب نمی‌آید، محکوم به هیچ حکمی نمی‌باشد. به دیگر سخن، وجود رابط معلول هیچ ذاتی ندارد تا اینکه حکمی در مورد آن داده شود: «الوجود الرابط لا یوضع لشیء و لا یحمل علی شیء و لا تتصف بکلیة و لا جزئیة و لا عموم و لا خصوص إذ لا نفس له.» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/۳۲۷ [تعلیقه طباطبایی])ⁱⁱ

i. «أن الروابط و الأدوات حین کونها كذلك لیست شیئاً من الأشياء المحصلة التامة.» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱/۱۴۳).

ii. براساس ویژگی‌های فوق، صدرالمتألهین در تحلیل وجود رابط معلول از فلاسفه قبل فاصله گرفته و دیدگاه دیگری را ارائه کرده است؛ ملاصدرا، برخلاف فلاسفه متقدم که وجود معلول را مانند اعراض دارای حیثیت فی نفسه لغیره می‌دانستند، منکر حیثیت فی نفسه برای معلول شده و صرفاً حیثیت لغیره را برای آن اثبات کرده است. از این رو، وجود معلول را رابط دانسته است نه

۴. از سوی دیگر، چون وجود معلول عین ربط به علت بوده، حیثیتی جز ربط و تعلق به علت ندارد، وجودی دیگر در مقابل علت به حساب نمی‌آید، بلکه صرفاً شأنی از علت می‌باشد: «الأثر فی الحقیقة لیس شیئاً مستقلاً متمیزاً عن المؤثر و لیس الأثر شیئاً بحیاله، بل المؤثر هو الشیء و الأثر إنما هو أثر شیء لا شیء بنفسه و ما وجد من الآثار مستقلة بذواتها ممتازة عن مؤثراتها فلیست آثارا لها بالحقیقة بل بحسب الظاهر.» (همو، ۱۳۵۴: ۳۱) ملاصدرا از این حقیقت ربطی معلول به: شأن، ظل، رشحه، فیض، طور، حیثیت، اسم، نعت (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۲/۳۰۰) تابع، مظهر، تجلی (همان: ۳۱۷)، نحو (همو، ۱۹۸۱: ۴/۲۷۶)، ظهور (همان: ۲/۲۸۳)، مرتبه (همان: ۶/۲۷۷)، تطور (همان: ۲/۲۴۸)، تحیت (همان: ۲/۲۴۵)، اشعه (همان: ۱/۴۹)، ظل، ضوء (همان: ۲/۲۳۷)، لمعه و سطح (همان: ۲/۲۹۸) تعبیر می‌کند.

۵. با توجه به اینکه معلول هیچ هویتی از خود ندارد و محکوم به هیچ حکمی واقع نمی‌شود، اطلاق وجود نیز بر آن صحیح نمی‌باشد: «لیس لما سوی الواحد الحق وجود لا استقلالی و لا تعلقی بل وجوداتها لیس إلا تطورات الحق بأطواره - و تشؤناته بشؤنه الذاتیه.» (همان: ۲/۳۰۵)

رابطی: «لا یسع لأولئك الأكابر و لم یتیسر لهم إلا هذا القدر من التوحید و هو کون وجود الممكن رابطياً لا رابطاً لأنهم لما قالوا بالثانی فی الوجود أثبتوا للممكن وجوداً مغایراً للوجود الحق لکن علی وجه یكون مرتبطاً إلى الحق و منسوباً إليه بحيث لا یمكن أن ینسلخ منه الانتساب إلى المعبود الحق تعالی. و أما نحن فبفضل الله تعالی و برحمته أقمنا البرهان الموعود بیانہ فی مترقب القول و مستقبل الکلام أن الممكن لا یمكن تحلیل وجوده إلى وجود و نسبة إلى الباری بل هو منتسب بنفسه لا بنسبة زائدة مرتبط بذاته لا بریط زائد فیکون وجود الممكن رابطياً عندهم و رابطاً عندنا.» (همان: ۳۳۰)

۶. نیز با عنایت به اینکه معلول هویتی ندارد و صرفاً عین ربط به علت و شأنی از آن است، نمی‌توان آن را به صورت مستقل درک کرد، بلکه ادراک حصولی و حضوری معلول، در واقع، همان درک علت است. البته، روشن است که درک معلول به معنای درک علت «بما هی علة» (علت در مقام ذات) نیست، بلکه درک علت در مرتبه معلول است. به تعبیر دیگر، وجود رابط معلول به منزله مرتبه‌ای که واقعیت علت در آن مشهود است یافت می‌شود. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۳۹۶: ۶۴/۱ و ۱۱۶/۱ - ۱۱۷؛ همو، الف ۱۳۶۳: ۵۳)

۷. از طرف دیگر، چون معلول هیچ شأنی از خود ندارد و واقعیتی در کنار واقعیت علت نیست بلکه صرفاً شأن آن می‌باشد، ملاصدرا بساط علیت و معلولیت را برمی‌چیند و علیت را به تشآن و تحیث ارجاع می‌دهد، زیرا علیت و معلولیت فرع بر تغایر دو وجود، یعنی علت و معلول، است. از این رو، در نظر او، یک وجود واحد شخصی، یعنی علت، داریم و بقیه شئون و حیثیات اویند. (ر.ک. ۱۹۸۱: ۳۰۰/۲ - ۳۰۱)

اثبات وجود رابط معلول و وحدت شخصی وجود

پس از ذکر ویژگی‌های وجود رابط معلول از نظر ملاصدرا، باید به اثبات این امر پردازیم که وجود معلول وجود رابط است و، از این طریق، وحدت شخصی وجود نیز اثبات گردد.

با توجه به اینکه در نظر ملاصدرا، اولاً، وجود اصیل است نه ماهیت، ثانیاً، جعل به وجود تعلق می‌گیرد و، ثالثاً، هویت یک شی‌نحوه وجود خاص آن شی‌است و، به این دلیل، علیت عین ذات علت و معلولیت عین ذات معلول است، نه

امری زائد بر ذات آنها^۱ - می توان استدلال ملاصدرا را به صورت منطقی زیر بیان کرد:

مقدمه ۱. همه حقایق غیر از خداوند معلول او هستند؛

مقدمه ۲. هر معلولی محتاج به علت است، زیرا:

- وجود معلول مرتبط با علتش است. در غیر این صورت، معلول آن نخواهد بود؛

- این ارتباط از نوع احتیاج وجودی معلول به علت است؛

مقدمه ۳. هر وجودی که محتاج به علت باشد احتیاجش عین ذات آن خواهد

بود [مراد از ذات وجود معلول است، نه ماهیت آن]، زیرا:

- اگر این احتیاج وجودی معلول زاید بر اصل وجود و ذات معلول باشد، معلول در اصل وجودش محتاج به علت نخواهد بود و، در نتیجه، مستقل خواهد بود؛

- مستقل شدن ذات معلول خُلف در معلولیت آن است، یعنی با معلولیت آن منافات دارد؛

مقدمه ۴. هر موجودی که احتیاجش به علت عین ذاتش باشد ذات و اصل

وجودش عین احتیاج و تعلق به علت، یعنی رابط، خواهد بود؛

مقدمه ۵. هر موجودی که ذاتش عین فقر و حاجت به علت باشد تابع علت

خواهد بود؛

مقدمه ۶. هر موجودی که تابع علت خود باشد وجودش مباین از وجود

۱. صدرالمتألهین در سه اثر خود به این مطلب پرداخته است: الشواهد الربوبیه (۱۳۶۰: ۴۹ -

۵۰، تفسیر القرآن الکریم (۱۳۶۶: ۶۳/۱-۶۴) و الحکمة المتعالیه (۱۹۸۱: ۳۹۹/۲-۳۰۰).

علتش نخواهد بود؛ و چون همه حقایق غیر از خداوند معلول او هستند، مابین با وجود خداوند نیستند.

مقدمه ۷. در نتیجه چون ما سوای خداوند مابین وجود او نیستند، وجود خداوند وجود حقیقی بوده ماسوای او تابع و شئون او هستند.

بر اساس مقدمات فوق، ملاصدرا قایل به وحدت شخصی وجود می‌شود:

هدانی ربی بالبرهان النیر العرشى إلى صراط مستقیم من کون الموجود و الوجود منحصرًا فی حقیقة واحدة شخصیة لا شریک له فی الموجودیة الحقیقیة - و لا ثانى له فی العین و لیس فی دار الوجود غیره دیار و کلما یترائی فی عالم الوجود أنه غیر الواجب المعبود فإنما هو من ظهورات ذاته و تجلیات صفاته التی هی فی الحقیقة عین ذاته كما صرح به لسان بعض العرفاء. (۱۹۸۱: ۷۱/۱ و ۲۹۲/۲ و ۳۰۰)

با عنایت به وحدت شخصی وجود و این امر که وجود حقیقی منحصر در خداوند است، اطلاق وجود بر غیر خدای متعال در نظر ملاصدرا تسامحی و مجازی است: «هو النور و ما عدها ظلاله و لمعاته، و هو الحق، و ما خلا وجهه الکریم باطل: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»... فالوجود الحقیقی هو وجود الواجب المسمى بـ «وجوب الوجود»؛ و وجود ما سواه وجود مجازی.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۵)

بررسی استدلال

منظور از «مباینیت» در مقدمه ششم چیست؟

اگر منظور از مباینیت «انقطاع و استقلال» باشد، مقدمه ششم صحیح است، زیرا وقتی وجود معلول تابع علت باشد، منقطع و مستقل از علت نخواهد بود، اما

نکته هفتم (نتیجه‌گیری) صحیح نیست، زیرا اگرچه مطابق مقدمه ششم، وجود معلول مستقل و منقطع از علت نیست، اما می‌تواند وجودی مغایر از وجود علتش داشته باشد و، در عین حال، به علت مرتبط باشد. به تعبیر دیگر، مستقل نبودن معلول به معنای آن نیست که تنها علت وجود حقیقی دارد و ماسوا شئون آن باشند، بلکه ممکن است معلول وجود ثانی باشد اما عین ارتباط با علت نیز باشد. و اگر منظور از «مباینه» در مقدمه ششم «مغایرت» باشد، مقدمه ششم باطل است، زیرا تابع بودن وجود معلول برای علت منافاتی با مغایرت وجودی او با علتش ندارد، بلکه وجود معلول، اگرچه مغایر با وجود علت است، عین ارتباط با علت می‌باشد. بنابراین، برهان مذکور صرفاً عین ارتباط بودن معلول با علت را اثبات می‌کند، نه وحدت شخصی وجود را.

به تعبیر دیگر، وجود رابط دو معنا دارد: ۱. وجود رابط به معنای «وجود فی‌غیره»، یعنی وجودی که دارای معنای حرفی است - که همان نسبت حرفی می‌باشد. ۲. وجود رابط به معنای «ارتباط و انتساب یک موجود با غیر». بر این اساس، برهانی را که ملاصدرا برای رابط بودن معلول بیان کرده است، صرفاً معنای دوم از رابط را اثبات می‌کند، نه معنای اول را، یعنی اثبات می‌کند که وجود معلول عین حیثیت ارتباط به علت است. اما این سخن بدین معنا نیست که معلول وجود دیگری نداشته باشد، بلکه معلول در عین آنکه وجود دومی است عین ارتباط با علت نیز می‌باشد.

استدلال دوم: بسیط الحقیقه کل الاشیاء

قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» را می‌توان برهان دوم ملاصدرا بر وحدت شخصی وجود دانست. صدرالمتألهین مدعی است که قبل از او شخصی بر این

قاعده اطلاع نیافته، تنها او بوده که توانسته است این قاعده را برهانی سازد.
(صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۴۰/۳)

مراد از بسیط الحقیقه در این مقام موجودی است که هیچ گونه ترکیبی در آن قابل تصور نیست.

ملاصدرا معتقد است که: خداوند بسیط الحقیقه است، و هر بسیط الحقیقه‌ای کل اشیاء است. از این رو، خداوند کل اشیاء است. ملاصدرا نسبت به مقدمه اول مباحث مفصلی را بیان کرده است. اما آنچه باید در این مقام بیان گردد تبیین مقدمه دوم استدلال و تلازم آن با وحدت شخصی وجود است.

مراد از اینکه بسیط الحقیقه تمام اشیاء است آن است که واجب الوجود واجد همه معالیل خود می‌باشد، یعنی همه آنها در خداوند موجودند. به عبارت دیگر، محتوای این قاعده آن است که کثرات در وحدت خدای متعال جمع شده‌اند، نه اینکه وحدت در کثرت جمع شده باشد. به دیگر سخن، مفاد این قاعده: «بسیط الحقیقه کل اشیاء» است نه «کل اشیاء بسیط الحقیقه». (همان: ۱۰۰/۶) [تعلیقه سبزواری]

اما برهانی که ملاصدرا بر اثبات مقدمه دوم و تلازم آن با وحدت شخصی وجود ارائه می‌کند مبتنی بر مقدمات زیر است:

مقدمه ۱. اگر وجود بسیط خداوند کل اشیا نباشد بلکه فاقد برخی از مواطن باشد، در این صورت، وجودش واجد موطنی و فاقد موطن دیگر خواهد بود. برای مثال، واجد حیثیت الف و فاقد حیثیت ب می‌باشد.

مقدمه ۲. اما روشن است که حیثیت «الف بودن» غیر از حیثیت «ب نبودن» است، زیرا: ۱-۲ اگر حیثیت الف بودن غیر از حیثیت ب نبودن نباشد، بلکه در

خارج عین هم و یک حیثیت باشند مفهوم الف بودن و مفهوم ب نبودن یک مفهوم خواهند بود؛ اما چنین امری باطل است؛ زیرا در این صورت، وجود و عدم یکی خواهند بود، و لازم می‌آید یک چیز از حیثیت واحدی منشأ انتزاع برای دو مفهوم متناقض (وجود و عدم) قرار گیرد که امری محال است.

۲-۲. مستلزم آن است که هرگاه الف بودن را تعقل کنیم، ب نبودن را نیز تعقل کرده باشیم، در حالی که چنین امری قطعاً باطل است، زیرا چنین نیست که هرگاه یکی از آنها را تعقل کنیم، دیگری را نیز به همراه آن تعقل کرده باشیم، چه رسد به آنکه تعقل یکی عین تعقل دیگری باشد.

مقدمه ۳. از آنجایی که حیثیت الف بودن در خداوند غیر از حیثیت ب نبودن در اوست، وجود خداوند «مرکب» از دو حیثیت الف بودن و ب نبودن خواهد شد؛

مقدمه ۴. هر مرکبی محتاج به اجزای خود است. بنابراین، وجود خداوند محتاج به اجزای خود یعنی آن دو حیثیت خواهد بود؛

مقدمه ۵. هر موجود محتاجی معلول است. بنابراین، وجود خداوند معلول خواهد بود؛

مقدمه ۶. هر موجود معلولی ممکن است؛

مقدمه ۷. فرض امکان در وجود خداوند محال است، زیرا خدای متعال واجب‌الوجود است. (همان: ۱۱۰/۶ - ۱۱۶)

صدرالمتألهین در وصف مقدمه هفتم می‌نویسد:

اعلم أن إنَّیته تعالی ماهیته و وجوده تعالی وجود کل شیء، و وجوده عین حقیقه الوجود من غیر شوب عدم و کثرة... لأنَّه لو لم یکن وجود کل شیء، لم یکن بسیط الذات و لا محض الوجود، بل یكون وجوداً لبعض الأشیاء و عدماً لبعض؛

فلزم فيه تركيب من عدم و وجود و خلط بين إمكان و وجوب، و هو محال.
فوجوده وجود جميع الموجودات ... فالوجود الحقيقي هو وجود الواجب المسمى ب
«وجوب الوجود»، و وجود ما سواه وجود مجازي مسمي ب «وجوب بالغير».

(صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۳ - ۲۵)

بنابراین، فرض فقدان خدای متعال نسبت به یک موطن وجودی مستلزم ترکیب و امکان در خدای متعال است، و چون خدای متعال واجب‌الوجود است، واجد همهٔ مواطن وجودی است، به گونه‌ای که هیچ موطنی از عالم وجود از وجود او خالی نمی‌باشد.

بدین ترتیب، ملاصدرا با ارائه این برهان به وحدت شخصی وجود می‌رسد.

البته، در مورد قاعدهٔ بسیط‌الحقیقه دو تفسیر قابل بیان است:

۱. تفسیر تشکیکی: مراد از قاعدهٔ بسیط‌الحقیقه آن است که واجب تعالی همهٔ اشیاء است، بدین معنا که کمالات همهٔ اشیاء را به نحو اشد و اقوی واجد است، اگرچه نقایص آنها را ندارد. به عبارت دیگر، همهٔ اشیاء بر خدای متعال به حمل رقیقه بر حقیقه حمل می‌شوند. (ر.ک. همو، ۱۹۸۱: ۱۱۶/۶ و ۲۸۰)

۲. تفسیر وحدت شخصی وجود: در این تفسیر، مراد از اینکه بسیط‌الحقیقه کل اشیاء است این است که بسیط‌الحقیقه همهٔ وجودات را واجد است، اما نه اینکه فقط کمال آن وجودات را داراست بلکه عین آن وجودات می‌باشد، یعنی هیچ موطن وجودی نیست که بسیط‌الحقیقه در آن موطن حضور نداشته باشد.

در کلام ملاصدرا، هر دو تفسیر به چشم می‌خورد، اما نظر نهایی ملاصدرا - براساس برهانی که ارائه کرده است - تفسیر دوم، یعنی وحدت شخصی وجود، است. ملاصدرا در این مورد آورده است:

کل بسیط الحقیقة يجب أن يكون كل الوجود و كآله الوجود كما يعلمه

الراسخون فی العرفان. و بالجمله فواجب الوجود يجب أن يكون من فرط التحصيل و کمال الفعلية جامعا لجميع النشآت الوجودية فلا مكافئ له في الوجود و لا ثاني له في الكون و لا شبيه له و لا ندّ بل ذاته من تمام الفضيلة يجب أن يكون مستند جميع الكمالات و منبع كلّ الخيرات فيكون بهذا المعنى تامّا و فوق التمام فهذا هو بيان التوحيد الخاصی أي نفی المشارک فی الوجوب و قد انجرّ إلى التوحيد الأخصیّ و هو نفی المشارک فی الوجود. (۱۳۶۶: ۱/۶۲ - ۶۳؛ نیز ر.ک. ۱۳۸۷: ۲۳ - ۲۵؛ ۱۳۶۰: ۳۷؛ ۱۹۸۱: ۲/۳۶۸ و ۳/۴۰؛ ب ۱۳۶۳: ۲۶۷)

ایشان در برخی از آثار خود به آیاتی از قرآن کریم نیز استشهاد کرده، از آن به وحدت شخصی می‌رسد، مانند: «ما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمى» (انفال: ۱۷) و «و هو معکم این ما کنتم» (حدید: ۴) و «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم» (حدید: ۳) و «ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم» (مجادله: ۷) و (لا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) (كهف: ۴۹)

(صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۲/۳۷۲؛ همو، ۱۳۶۰: ۴۸؛ همو، ۱۳۸۷: ۲۵)

بررسی استدلال

مقدمه چهارم به اطلاقش باطل است، زیرا لازمه هر نوع ترکیبی احتیاج خارجی نیست؛ ترکیب دو قسم است: «ترکیب خارجی» و «ترکیب تحلیلی». ترکیب خارجی ترکیبی است که وجود شیء در خارج مرکب بوده و، در نتیجه، اجزای آن نیز خارجی باشند، مانند ترکیب جسم از ماده و صورت خارجی. اما ترکیب تحلیلی بدین معناست که واقعیتهایی که در خارج بسیط است، در موطن ذهن به امور مختلفی - یعنی به معانی مختلف - تحلیل می‌شود و این نوع ترکیب مستلزم احتیاج خارجی نیست، پس، در مورد خداوند محال نمی‌باشد، مانند

ترکیب از ذات و صفت و ترکیب از وجود و ماهیت (مطابق نظریه‌ای که برای خداوند ماهیت قایل است).

استدلال سوم: صرف الوجود

«صرف الوجود بودن واجب الوجود» و قاعده «صرف الشیء لایتنی و لایتکرر» را می‌توان استدلال سوم ملاصدرا بر وحدت شخصی وجود قرار داد. این قاعده اولین بار از سوی حکیم اشراق بیان شده است (ر.ک. سهروردی، ۱۳۷۵: ۱/۳۵) و فیلسوفان بعدی مانند ملاصدرا به آن اشاره کرده‌اند.

حقیقت صرف حقیقتی است که واجد هیچ خصوصیت و حقیقت دیگری زاید بر اصل حقیقت آن شیء نیست. برای مثال، صرف «انسان» حقیقتی است که هیچ‌گونه خصوصیت و عوارضی همراه آن نمی‌باشد و بدون هیچ قیدی مانند زمان، مکان، رنگ، شکل و وضع فرض شده است. چنین حقیقتی صرف و خالص است و بدیهی است که حقیقت صرف واحد است و تعدد و تکثر در آن محال است. در واقع، نه تنها تکثر در حقیقت صرف محال است، بلکه فرض تعدد نیز در آن محال است، زیرا فرض تعدد در یک حقیقت صرف - مانند حقیقت صرف انسان - مستلزم فرض حداقل یک تمایز میان آن دو حقیقت صرف است، چون اثنیت فرع بر تمایز است، یعنی حداقل یکی از آن دو باید علاوه بر حقیقت صرف - که نقطه مشترک میان آن دو است - واجد امری باشد که با آن امر متمایز از دیگری شده است. در نتیجه، آنچه که صرف فرض شده بود صرف نخواهد بود. از سوی دیگر، اگر میان دو حقیقتی که صرف فرض شده‌اند، هیچ تمایز و تفاوتی نباشد، در واقع، دو حقیقت نخواهند بود و دومی همان اولی است، زیرا تعدد فرع بر تمایز است. بنابراین، فرض تعدد حقیقت

صرف نه تنها فرض امری محال است بلکه خود فرض نیز محال است. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ب ۱۳۶۳: ۲۴۰؛ همو، ۱۹۸۱: ۱۳۴/۱ - ۱۳۵؛ همو، ۱۳۶۶: ۴/۶۳) ملاصدرا وجود صرف را منطبق بر لایشراط مقسمی می‌داند، زیرا لایشراط مقسمی وجودی است که هیچ‌گونه تعیین و قیدی در ناحیه وجودش ندارد و حتی متعین به عدم تعیین و اطلاق نیز نیست. روشن است که وجود صرف وجودی لایشراط مقسمی خواهد بود.^۱

در نظر ملاصدرا، قاعده صرف الشیء:

۱. هم در مورد ماهیات به کار می‌رود و هم در مورد حقیقت خارجی وجود. به همین سبب، مراد از «شیء» در این قاعده اعم از ماهیت و وجود است. (همو، ب ۱۳۶۳: ۲۴۰) از این رو، «شیء» بر واجب تعالی - به عنوان یک وجود عینی خارجی - تطبیق می‌شود. (همان: ۳۲۱)

۲. تنها حقیقت خارجی که ذاتاً صرف است و صرافت ذاتی آن است حقیقت واجب است، و هیچ حقیقت دیگری را نمی‌توان یافت که صرافت ذاتی آن باشد. برای نمونه، صرافت برای حقیقت صرف انسان ذاتی نیست، بلکه امری عرضی برای آن است، زیرا اگر صرافت ذاتی انسان می‌بود، در هر ظرفی که تحقق می‌یافت - چه در ذهن و چه در خارج - حتماً صرف می‌بود، در حالی که این حقیقت وقتی در خارج محقق می‌شود، به همراه عوارض و مشخصات فراوان است، و نیز وقتی حقیقت انسان در ذهن محقق می‌شود، می‌توان آن را به همراه

۱. الموجود الذي لا يتعلق وجوده بغيره و الوجود الذي لا يتقيد بقيد و هو المسمى عند العرفاء بالهوية الغيبية و غيب الهوية و الغيب المطلق و الذات الأحادية و هو ذات الحق تعالی باعتبار اللاتین و التنزیه الصرف يرجع إلى هذه المرتبة. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۱)

عوارض مختلف تصور کرد، در حالی که در مورد خدای متعال صرافت عین حقیقت و ذاتی او است. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۷؛ همو، ب ۱۳۶۳: ۳۲۱)

۳. آنچه که از قاعده «صرف الشیء لایثنی و لایتکرر» به دست می آید نفی هر غیر دیگری، اعم از حقیقت صرف دیگر یا حقیقت غیر صرف دیگر، در عرض حقیقت صرف یا در طول آن است. به عبارت دیگر، وحدتی که از قاعده صرف در مورد وجود صرف نتیجه گرفته می شود وحدت شخصیه است و نافی هر گونه وجود ثانی - اعم از وجود صرف دیگر یا وجود غیر صرفی که در عرض آن وجود صرف است و یا در طول آن - می باشد. روشن است اگر کسی وجود صرف را در خارج بپذیرد و آن را واحد بداند و به وجود هیچ موجود صرف دیگری در عرض آن قایل نباشد ولی به وجودات غیر صرف در طول وجود صرف قایل باشد، چنین دیدگاهی با حقیقت تشکیکی وجود سازگار است، نه با وحدت شخصیه وجود.

قابل توجه است، اگرچه ملاصدرا در برخی از سخنان خود وحدت وجود صرف را به معنای وحدت تشکیکی دانسته و فرض وجودات غیر صرف در طول وجود صرف به عنوان معالیل آن را نافی صرافت حقیقت وجود ندانسته است (ر. ک. ب ۱۳۶۳: ۲۴۰؛ ۱۳۶۱: ۲۲۲؛ ۱۳۵۴: ۵۱؛ الف ۱۳۶۳: ۴۵ - ۴۶؛ ۱۳۶۰: ۲۶ و ۳۲؛ ۱۹۸۱: ۲۳/۶ - ۲۴ و ۱۴۹/۷؛ ۱۳۸۷: ۳۱ - ۳۲)، دیدگاه نهایی ایشان - بر اساس برهانی که ارائه می کند - آن است که وحدت وجود صرف به گونه ای است که با وحدت شخصیه وجود سازگار است؛ به اعتقاد ایشان، صرافت وجود ملازم با فرض وحدت شخصیه وجود است، به گونه ای که نمی توان در عرض یا طول آن

وجود صرف هیچ وجود دیگری را فرض کرد.

اما استدلالی که ملاصدرا با توسل به قاعده صرف برای وحدت شخصی وجود ارائه کرده است، مبتنی بر مقدمات زیر است:

مقدمه ۱. وجود واجب وجود صرف است؛

مقدمه ۲. وجود صرف وجودی است که مخلوط با هیچ دیگری نبوده، در اصطلاح، هیچ گونه خلیطی ندارد؛

مقدمه ۳. وجودی که هیچ گونه خلیطی نداشته باشد، همه موازن وجودی را پُر خواهد کرد، زیرا:

- اگر این وجود همه موازن وجودی را پُر نکرده باشد، مخلوط از وجدان در برخی موازن و فقدان در موازن دیگر خواهد بود؛

- در این صورت، چنین وجودی صرف نخواهد بود؛

مقدمه ۴. وجودی که همه موازن را پُر کرده باشد جایی برای وجود ثانی در عرض یا طول خویش باقی نمی‌گذارد، زیرا در این صورت، وجود صرف فاقد موازن وجود ثانی بوده، در نتیجه، صرف نخواهد بود.

مقدمه ۵. وجودی که ثانی در عرض یا در طول خویش ندارد واحد شخصی است؛

نتیجه. وجود صرف واحد به وحدت شخصی خواهد بود.

مقدمات فوق را می‌توان به دو صورت قیاس اقترانی و استثنائی بیان کرد.

أ. قیاس اقترانی:

- وجود واجب تعالی صرف و بحت است و هیچ گونه خلیطی ندارد؛

- وجود صرف و غیرمشوب واحد است، به نحوی که تمام موازن وجودی را

پُر می‌کند و اساساً ثانی - در عرض یا در طول - ندارد؛

نتیجه. پس وجود واجب تعالی واحد است و هیچ گونه ثانی - در عرض یا در طول - را نمی پذیرد.

ب. قیاس استثنائی:

- اگر وجود صرف واحد شخصی و جامع همه اشیا نباشد (چیزی از هویت او خارج باشد)، آن وجود صرف وجود مشوب و مخلوط خواهد بود؛
- مشوب بودن وجود صرف باطل است؛

نتیجه. مقدم یعنی واحد شخصی نبودن و کل الاشیا نبودن وجود صرف نیز باطل است.

بنابراین، در نظر ملاصدرا، چون وجود خداوند وجود صرف است، هیچ گونه ثانی - در عرض یا در طول وجود خداوند - فرض شدنی نیست و، در نتیجه، وحدت شخصی وجود ثابت می شود. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۳ - ۲۵؛ همو، ۱۹۸۱: ۱۵۷/۶ و ۱۰۶/۷؛ ب ۱۳۶۳: ۳۲۱ - ۳۲۲)

بررسی استدلال

اما اگر منظور از صرافت وجودی «لابشرط مقسمی بودن خداوند» باشد، به نظر می رسد که تحقق چنین وجودی محال است، زیرا مطابق نظر ملاصدرا، لابشرط مقسمی وجودی است که هیچ گونه تعیین و تشخیصی ندارد، در حالی که لابشرط دانستن وجودی که مساوی - بلکه مساوق - با تشخیص است باطل است. علاوه بر آنکه چنین معنایی مستلزم «ارتفاع نقیضین» در وجود خداوند خواهد بود، زیرا در صورت لابشرط مقسمی بودن وجود خداوند، باید بپذیریم که در میان صفات خداوند صفاتی یافت می شوند که نقیض یکدیگرند، مانند «ثبات و تغیر»، «استقلال و فقر» و «حدوث و قدم»، و اگر وجود خداوند مقید به

هیچ کدام از دو طرف نقیض نباشد و، در اصطلاح، متعین به هیچ تعینی نباشد - چنان که لا بشرط مقسمی چنین اقتضایی دارد - مستلزم آن است که خداوند نه متصف به ثبات و نه به تغیر، نه متصف به استقلال و نه به فقر، و نه متصف به حدوث و نه به تغیر باشد، که مستلزم ارتفاع نقیضین در مقام ذات خداوند است.

استدلال چهارم: واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات

قاعده «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات» را می توان استدلال چهارم ملاصدرا بر وحدت شخصی وجود قرار داد؛ مراد از این قاعده آن است که واجب الوجود از هر جهت و هر حیثیت ضروری است و دارای وجوب است و هیچ جهت امکانی در او راه ندارد. به عبارت دیگر، تمام اوصافی که برای واجب الوجود بالذات ثابت می شوند، مانند وجود برای او ضروری است و او از هیچ جهتی حالت امکانی ندارد: «أن الواجب لذاته واجب من جمیع جهاته. المقصود من هذا أن الواجب الوجود لیس فیہ جهة إمكانية فإن کل ما یمکن له بالإمكان العام فهو واجب له.» (همو، ۱۹۸۱: ۱/۱۲۲)

مراد از واژه «جهت» در این قاعده نیز می تواند حیثیت و صفت باشد، یعنی واجب الوجود بالذات در تمام حیثیات و صفاتش واجب است، چنان که می تواند مراد از آن ماده منطقی باشد، یعنی نمی توان در مورد خداوند قضیه ای تشکیل داد که ماده آن امکان خاص باشد، بلکه میان وجود او و تمام اوصافش ضرورت حاکم است. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱/۲۱۶ [تعلیقه فیاضی])^۱

۱. ملاصدرا برای اثبات این قاعده سه استدلال را بیان می کند: استدلال اول و دوم (۱۹۸۱:

۱۲۳/۱) استدلال سوم (۱۳۶۶: ۱/۶۲ - ۶۳).

اگرچه بسیاری از فلاسفه از این قاعده برای اثبات وحدت شخصی وجود استفاده نکرده‌اند؛^۱ ملاصدرا با دقت در استدلال قاعده «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات» به وحدت شخصی وجود رسیده است. می‌توان مقدمات استدلال وی را به صورت منطقی زیر بیان کرد:

مقدمه ۱. خداوند واجب الوجود بالذات است؛

مقدمه ۲. واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات است؛

مقدمه ۳. پس، خداوند واجب الوجود من جمیع الجهات است.

مقدمه ۴. اگر واجب الوجود من جمیع الجهات همهٔ مواطن وجودی را پُر نکرده باشد بلکه واجد برخی و فاقد برخی دیگر از مواطن وجود باشد، مرکب از دو حیثیت وجوب و امکان یا امتناع خواهد بود، زیرا:

- نسبت هر شیء با وجود یا وجوب است یا امکان و یا امتناع؛

- اگر واجب الوجود نسبت به برخی از مواطن وجودی صفت وجوب نداشته باشد، صفت امکان یا امتناع را خواهد داشت؛

- در این صورت، واجب الوجود مرکب از دو حیثیت وجوب و حیثیت امکان یا امتناع خواهد بود؛

مقدمه ۵. از سوی دیگر، لازمهٔ هر ترکیبی احتیاج به غیر است؛

مقدمه ۶. لازمه احتیاج به غیر نیز امکان است؛

مقدمه ۷. پس، واجب بالذات ممکن خواهد بود، که این امر خلاف فرض

۱. چنانچه ملاصدرا نیز گاهی از این قاعده در فضای تشکیکی و برای اثبات وحدت واجب بالذات - نه وحدت شخصی وجود - استفاده کرده است. (الف ۱۳۶۳: ۴۷؛ ۱۳۶۰: ۳۷ و ۱۲۴؛ ۱۴۲۲: ۳۴۵ - ۳۴۶؛ ۱۹۸۱: ۱۳۵/۱ - ۱۳۶).

است؛

مقدمه ۸. بنابراین، واجب بالذات چون واجب من جمیع الجهات است، همهٔ مواطن وجودی را پُر کرده، فاقد هیچ موطنی نخواهد بود، و این امر مستلزم وحدت شخصی وجود و انکار وجود ثانی در عرض یا در طول واجب است:

قاعدة فی توحیده تعالی فی حقیقة الوجود: قال الله تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ» و ... برهان ذلك: «أن الباری جل ذكره بسیط الذات إحدى الوجود كما مر، و أن واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات فلا يوجد فيه جهة إمكانية فلو فرض فی ذاته فقد شیء من الأشياء الوجودية، أو إمكان أمر من الأمور الثبوتية، لم يكن واجب الوجود من جمیع الوجوه، فیلزم أن يكون فيه حیثتان مختلفتان، حیثية وجوب وجود شیء و حیثية إمكان وجود شیء آخر أو امتناعه، فیلزم التركيب فی ذاته و لو بحسب العقل، و هو ممتنع، فلا بد أن يكون كل وجود و كل کمال و جمال رشحاً من رشحات بحر جماله و لمعة من لمعات نور کماله. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۵؛ همو، ۱۹۸۱: ۷/۳۳۱ - ۳۳۲)

بررسی استدلال

به نظر می‌رسد مقدمهٔ پنجم صحیح نیست، زیرا همانطور که در بررسی قاعدهٔ «بسیط الحقیقه» بیان شد، ترکیب گاهی خارجی است و گاهی تحلیلی. ترکیب خارجی به سبب آنکه مستلزم احتیاج خارجی است برای خداوند محال است، اما ترکیب تحلیلی برای خداوند محال نمی‌باشد، زیرا مستلزم احتیاج خارجی و امکان نیست. بنابراین، لازمهٔ هر ترکیبی احتیاج خارجی به غیر نخواهد بود.

استدلال پنجم: عدم تناهی

آخرین دلیلی که می‌توان از متون صدرالمتهلین در اثبات وحدت شخصی

وجود استنباط کرد عدم تناهی حق تعالی است.

ابتدا، به تعریف عدم تناهی پرداخته، در ادامه، به بیان استدلال می‌پردازیم. «تناهی» به معنای حد و مرز بوده، دارای اقسام مختلفی است: برای نمونه، تناهی زمانی، یعنی زمانی که دارای مرز خاصی است، یا تناهی مکانی، که به معنای مکانی که محدود و محصور است. همچنین، تناهی وجودی در مورد وجودی استعمال می‌شود که دارای مرز و حد خاصی است و، به واسطه همین حد و مرز، از سایر موجودات جدا و ممتاز است. چنین وجودی دارای تعیین خاصی است که وجودهای دیگر را شامل نمی‌شود. مهم‌ترین ویژگی وجود متناهی آن است که صرفاً محدود و وجودی خود را شامل و غیر از آن محدوده را فاقد است. از این رو، وجود متناهی کمالات خاص وجود خود را واجد است و نسبت به کمالات سایر موجودات فاقد است. در مقابل، وجود نامتناهی وجودی است که تعیین و حد و مرز خاصی نداشته، واجد همه کمالات است. برای عدم تناهی در مباحث عرفانی و فلسفی دو تعریف اثباتی و سلبی ارائه شده است:

۱. تعریف اثباتی: وقتی که موجودی «نامتناهی» است، به معنای آن است که وجود خارجی آن دارای اطلاق مقسمی بوده، مقید به هیچ قید و حدی نیست. چنین وجودی در مقام ذات خود از هرگونه قید و تعیینی مطلق است. به دیگر سخن، چنین موجودی دارای سریان و سعه است، به گونه‌ای که حتی متعین به عدم تعیین و اطلاق نیز نمی‌باشد.

ویژگی اصلی وجودی که دارای اطلاق مقسمی است آن است که نامتناهی بوده و وجودش همه ساحت‌ها و مواطن وجودی را پُر کرده است. چنین

ویژگی ای برای یک وجود موجب می شود که نتوان وجود دیگری در عرض یا در طول آن در نظر گرفت، زیرا اگر وجود دیگری بتوان فرض کرد که وجود نامتناهی آن موطن را پُر نکرده باشد، با اطلاق چنین وجودی در تعارض بوده، مستلزم مقید و محدود بودن آن وجود نامتناهی است. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۲/۳۲۷ و ۶/۳۷۳؛ همو، ۱۳۶۰: ۳۶)

علاوه بر اطلاق مقسمی، ملاصدرا از طرق بسیط الحقیقه، (۱۳۶۱: ۲۲۲؛ ۱۳۶۶: ۶۲/۱ - ۶۳) صرف بودن وجود حق تعالی (۱۳۶۳: ۴۶؛ ۱۳۶۰: ۲۶) و نیز قاعده «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات» (ر.ک. ۱۹۸۱: ۷/۳۳۲) نیز عدم تناهی را به صورت اثباتی تصویر کرده است.

۲. تعریف سلبی: در طریق سلبی با تحلیل تناهی و محدودیت، به معنای دقیقی از عدم تناهی دست پیدا می کنیم، که لازمه آن نفی هر گونه ثانی - چه در عرض و چه در طول - برای ذات نامتناهی (یعنی واجب تعالی) است، زیرا ثانی داشتن مستلزم تمایز و تمایز نیز مستلزم محدودیت است. به همین جهت، هیچ گونه حد و مرز، نفاذ، تعین و یا قید و شرطی برای ذات نامتناهی قابل فرض نیست، بلکه او نامتناهی بوده و تمام موطن وجودی را پُر کرده است.

پس از تعریف عدم تناهی به بیان استدلال می پردازیم.

استدلالی که از کلام ملاصدرا بر وحدت شخصی وجود از طریق عدم تناهی خداوند قابل ارائه است، مبتنی بر مقدمات زیر است:

- وجود حق تعالی غیرمتناهی است؛

- وجود غیرمتناهی ثانی در وجود ندارد و موطنی برای غیر خود نمی گذارد

و، در نتیجه، واحد شخصی است؛

نتیجه. وجود حق تعالی یک وجود واحد شخصی بوده، موطنی برای غیر نمی‌گذارد.

ملاصدرا برای اثبات صغرای قیاس چهار برهان - که سه برهان آن به صورت مستقیم در کلام ایشان موجود بوده (برهان اول: ۱۳۶۱؛ ۲۲۲؛ ۴۶/۳ و ۲۷۴ و ۱۵/۴؛ ۱۳۶۰؛ ۲۶؛ برهان دوم: ۱۹۸۱؛ ۲۷۱/۶ - ۲۷۲؛ برهان سوم: ۳۰۷/۳ - ۳۰۸) و برهان چهارم از سخنان ایشان قابل استفاده است (ر.ک. ۱۳۶۶؛ ۴۵/۴ و ۳۶/۱ و ۴۶/۴ و ۴۹؛ ۱۳۶۰؛ ۴۲ - ۴۳؛ ب ۱۳۶۳؛ ۳۲۱؛ ۱۳۵۴؛ ۴۶؛ ۱۸۱/۱ و ۱۴/۴ - ۱۵؛ ۱۹۸۱؛ ۹۶/۱ و ۴۸/۶)^۱ - را مطرح کرده است.

و اما اثبات مقدمه دوم: دقت در معنای «عدم تناهی» روشن می‌سازد که وجود نامتناهی موطنی را برای غیر خود باقی نمی‌گذارد، بلکه وجودش به گونه‌ای است که همهٔ ساحت‌های وجودی را پُر کرده است و هیچ وجود دیگری نه در طول و نه در عرض قابل فرض نخواهد بود، زیرا فرض ثانی مستلزم تمایز آن وجود با دیگری بوده، تمایز نیز مستلزم محدودیت آن است.

طریق دیگری که برای اثبات وحدت شخصی وجود طی می‌شود، از نظر به واجب حاصل می‌شود و حد وسط این طریق عدم تناهی واجب تعالی است، زیرا اگر وجود واجب نامتناهی و نامحدود است، نامتناهی مجالی برای غیر نمی‌گذارد و فرض شیء دومی که در عرض یا در طول آن قرار گیرد خطا و ناصواب است

۱. ملاصدرا قایل است که خداوند حد ماهوی ندارد، و امری که حد ماهوی نداشته باشد حد وجودی و خارجی هم نخواهد داشت، زیرا حد ماهوی از وجود محدود حکایت می‌کند، و امری که حد وجودی نداشته باشد واحد شخصی است و ثانی در وجود ندارد و، در نتیجه، خداوند واحد شخصی است و ثانی در وجود ندارد.

... هستی نامتناهی نیز صمد است، یعنی جایی خالی در عرض و طول و فوق و تحت و عمق و در هیچ ساحتی از ساحتهای هستی باقی نمی‌گذارد تا به همان لحاظ، هستی دیگری حضور به هم رساند.^۱

نتایج حاصل از این استدلال به این صورت تقریر می‌گردد:

۱. وجود نامتناهی واحد شخصی است و هیچ‌گونه ثانی - در عرض یا در طول آن - قابل فرض نیست. از این رو، هر آنچه که به عنوان ثانی فرض شود باطل و غیر حقیقی است:

فهو الأصل و الحقیقة فی الموجودیة، و ما سواه شئونه و حیثیاته، و هو الذات، و ما عداه أسماؤه و تجلیاته، و هو النور، و ما عداه ظلاله و لمعاته، و هو الحق، و ما خلا وجهه الکریم باطل «کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ». (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۷)

۲. از آنجا که فرض ثانی برای وجود نامتناهی محال است، چنین وجودی در همهٔ مواطن و ساحتهای هستی حضور داشته، هیچ مکانی خالی از او نیست، بلکه او در تمام ذرات اشیاء و مواطن آنها حاضر است: «لا یخلو عنه أرض و لا سماء و لا بر و لا بحر و لا عرش و لا فرش». (همو، ۱۹۸۱: ۶/۲۷۱ - ۲۷۲؛ ر.ک. همو، ۱۹۸۱: ۶/۳۷۳؛ همو، ۱۳۷۵: ۲۷۴ - ۲۷۵؛ همو، ۱۳۶۰: ۳۶)

۳. چون وجود نامتناهی در همهٔ مواطن حضور دارد، با تمام اشیاء معیت و بر

۱. «گسترده‌گی و حضور موجود نامتناهی به گونه‌ای است که اول، آخر، ظاهر و باطن همهٔ امور را فرا می‌گیرد، به گونه‌ای که هیچ مرحله‌ای از مراحل فهم، مفهوم، فهمنده و مانند آن در عرض یا در طول آن قرار نمی‌گیرد تا آنکه چنین موجود محدودی در قبال آن وجود نامحدود به عنوان وجودی ضعیف، رابط یا ظلی معرفی شود». (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴۵۶ - ۵۸۷).

آنها احاطه وجودی دارد. او به معنای دقیق کلمه با اشیاء معیّت داشته، هیچ چیزی را نمی توان یافت که وجود خداوند همراه آن نباشد:

*ان التوحید التام ان يعتقد: ان ليس جزء من الامكنة و الازمنة و ذرة من ذرات
الاکوان الا و الحق تعالی بهوئته القدسیة معه معیة غیرمکانیة و لا زمانیة و محیط
به احاطة قیومیة غیروضعیة، فهو تعالی فی جمیع الاماکن و المواضع و مع کل
الاقوات و الساعات من غیر تقدّر و لا تجزؤ و لا تقیید و لا انحصار».*
(صدرالدین شیرازی، ۱۳۵/۳ - ۱۳۶)

۴. و چون وجود نامتناهی خداوند احاطه وجودی بر همه اشیا دارد، ظاهر و باطن و نیز اول و آخر همه اشیا و ظهورات است: «هو الحقیقة، و الباقی شئونه. و هو النور، و الباقی سطوعه. و هو الأصل، و ما عداه ظهوراته و تجلیاته. و هو الأول و الآخر، و الظاهر و الباطن». (همو، الف ۱۳۶۳: ۵۳)

بررسی استدلال

به نظر می رسد، اگرچه مقدمه اول صحیح است، مقدمه دوم صحیح نمی باشد، زیرا این مقدمه فقط وجود دیگری را خارج از حیطة وجودی خداوند نفی می کند، اما مستلزم نفی وجود دیگری که متداخل در وجود خداوند است نخواهد بود. به تعبیر دیگر، عدم تناهی وجودی خداوند بدین معناست که وجود او همه مواطن وجودی را پر کرده است و هیچ موطنی از وجود او خالی نیست. از این رو، نمی توان وجود دیگری را خارج از موطن وجودی خداوند تصور نمود، چراکه مستلزم تناهی وجودی اوست، اما اگر وجود دیگری متداخل در همان موطن خداوند - نه خارج از آن موطن - باشد، مستلزم تناهی وجود خداوند نخواهد بود. به تعبیر سوم، عدم تناهی وجود خداوند در صورتی وحدت شخصی را

اثبات و وجودات دیگر را نفی می‌کند که نظریه «تداخل وجودی» ابطال گردد، در حالی که دلیلی بر استحاله این نظریه وجود ندارد. مطابق این نظریه، دو وجود خداوند و وجود هر یک از مخلوقات - در عین آنکه غیر هم‌اند و هرکدام وجودی خاص با ویژگی‌های مخصوص به خویش دارند، به نحوی که هیچ‌گونه تأثیری از ناحیه تداخل در یکدیگر ندارند - متداخل در یکدیگر می‌باشند. بنابراین، مقدمه دوم منتج به وحدت شخصی وجود نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

ملاصدرا معتقد به وحدت شخصی وجود است و هر گونه ثانی - در عرض یا در طول - برای خدای متعال را نفی می‌کند. به اعتقاد ایشان، آنچه در صحنه هستی وجود حقیقی دارد صرفاً وجود خدای متعال است و سایر موجودات اطوار و شئون آن حقیقت یگانه می‌باشند. ملاصدرا مدعای خود را با تمسک به پنج دلیل: وجود رابط، بسیط الحقیقه، صرف الوجود، واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات، و عدم تناهی اثبات کرده است. این مقاله، ضمن تبیین دقیق ادله ملاصدرا، به بررسی اجمالی آن ادله نیز پرداخته است و کوشیده است ناکارآمدی آنها را نشان دهد.

منابع

- قرآن کریم
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶) *ایقاظ النائمین*، تصحیح و مقدمه محمد خوانساری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۶۰) *اسرار الآیات*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- _____ (۱۹۸۱) *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت: دار احیاء التراث.
- _____ (۱۳۶۰) *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
- _____ (۱۳۶۱) *العرشیة*، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: انتشارات مولی.
- _____ (۱۳۵۴) *المبدأ و المعاد*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- _____ (الف ۱۳۶۳) *المشاعر*، به اهتمام هانری کربن، تهران: کتابخانه طهوری.
- _____ (۱۳۸۷) *المظاهر الالهیة فی اسرار العلوم الکیمالیة*، تهران: بنیاد حکمت صدرا.
- _____ (۱۳۶۶) *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق: محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۴۲۲) *شرح هدایة اثیریة*، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
- _____ (۱۳۷۵) *مجموعه رسائل فلسفی*، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: انتشارات حکمت.
- _____ (ب ۱۳۶۳) *مفاتیح الغیب*، مقدمه و تصحیح: محمد خواجوی، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶) *رحیق مختوم*، تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، قم: مرکز نشر

اسرا.

- سهروردی (۱۳۷۵) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و مقدمه هانری کربن و سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۶) *نهایة الحکمة* [ج ۱]، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- مدرس مطلق، سیدمحمدعلی (۱۳۷۹) *وحدت وجود، حواشی و تعلیقات احمد شیخ الاسلام روحانی، آبادان: پرستش.*
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۵) *تعلیقة علی نهایة الحکمة*، قم: مؤسسه در راه حق.